



شهید نیزک

## گفتی . . .

« از خویش گریز !  
گفتی می است .  
گفتم که تا کرازه دنیا توان گریخت .  
گفتی ؛ « نه این نقطه  
زان میسون گذشت .  
گفتم که تا بجای بجای میوان گریخت ؛  
گفتی که ؛ « تا فرسوی من باید گریخت .  
آنگاه به خویش  
از نوع خویش خود  
آسان توان رسید ؛  
گفتم که با چنین ؛  
« از خویش گریز  
باز آمدن خویش  
خطی میان حاضر و فراق کشیدن است .  
گفتی که ؛ « آری ، این »